

بررسی تعاملات سیاسی سلاجقه بزرگ در قبال دستگاه خلافت عباسی (طغرل تا برآمدن برکیارق)

دکتر ابراهیم با وفا

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت

علی خوش نامی

گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان. نویسنده اصلی.

چکیده

حکومت سلجوقیان از جمله حکومت های ترک تبار بود، که با شکست غزنویان در سال ۴۳۱ ه.ق شکل گرفت. در این دوره، وسعت امپراطوری سلجوقیان از مرزهای غربی چین (کاشغر و ختن) تا دریای روم گسترش پیدا کرد و یک دولت قدرتمند در سرزمین ایران پا گرفت، دولتی که تا سال ۵۹۰ ه.ق یعنی بیشتر از یک سده و نیم دوام یافت. سلاجقه در طول حکومت ۱۶۱ ساله ی خود با ۹ نفر از خلفای عباسی هم عصر بودند. آنان برای مقبولیت و مشروعیت حکومت خود نیازمند تأیید و حمایت معنوی خلیفه ی عباسی بودند. بنابراین خلیفه ی عباسی را به رسمیت شناخته و در قبال آنها سیاست مسالمت آمیزی را پیش گرفته، و سعی نمودند رابطه ی عمیق و نزدیکی را با آنان برقرار نمایند. از سوی دیگر دستگاه خلافت عباسی نظریه برخی تحولات سیاسی در ایران و بغداد و مهمتر از همه ضعف سلسله آل بویه، از این فرصت تاریخی استفاده کرده و به عنوان اهرم قدرت و بازسازی خلافت، به سلجوقیان متوسل شدند و به نام آنها خطبه خواندند. در این نوشتار برآنیم که عناصر تأثیرگذار در تعاملات سیاسی سلاجقه از دوره ی طغرل تا برآمدن برکیارق با خلفای عباسی (القائم و المقتدی) و تأثیر پیامدهای آن را بررسی کنیم.

واژگان کلیدی: طغرل، آل ارسلان، ملکشاه، القائم، المقتدی، تعاملات سیاسی

درآمد

مطالعه و پژوهش در مورد هر دوره از تاریخ ایران، به ویژه بعد از اسلام، به هر اندازه که انجام شده باشد باز اندک است و نیازمند بررسی مجلد، متعدد و گسترده در ابعاد مختلف آن دوره می باشد. دوره ی سلجوقیان یکی از دوره های مهم تاریخ جهان اسلام است که در فاصله بین سال های ۴۳۱ ه.ق تا ۵۹۰ ه.ق بر محدوده وسیعی از سرزمین های شرق عالم اسلام حکمرانی کردند و در دوران حکومت ۱۶۱ ساله خود با ۹ نفر از خلفای عباسی هم عصر بودند. و برای اداره مملکت اسلامی با هم در ارتباط بوده اند. سلاجقه بعد از شکست غزنویان، فتح نامه ای را مکتوب کرده و در آن علل جنگ با غزنویان را شرح داده و خود را مطیع و فرمانبردار خلیفه معرفی کردند و جهت مشروعیت بخشیدن به حکومت خود، از خلیفه خواستند تا در منابر و مساجد به نام آنها خطبه^۱ خوانده شود. خلفای عباسی هم جهت رهایی از سلطه آل بویه شیعی مذهب و فاطمیان در مصر و شام و اسماعیلیه در ایران، دست اتحاد و دوستی به جانب سلجوقیان دراز کردند و به نام آنها خطبه خوانده و منشور سلطنت فرستادند.

در رابطه با این موضوع، پژوهش های فراوانی از زوایای گوناگون انجام شده است و محققان زیادی، همانند باسورت، لمبتون، کلودکاهن و ... در رابطه با سلاطین سلجوقی و خلفای عباسی، دریک ساختارکلی و تاریخی سخن گفته اند. اما در این پژوهش ها به صورت منسجم و یکپارچه به موضوع مورد پژوهش، یعنی مناسبات و تعاملات تاثیرگذار سیاسی کمتر پرداخته اند.

از آنجا که در این روزگار، از یک سو شاهد فروپاشی دولت آل بویه ایرانی و شیعی مذهب و از سوی دیگر قدرت یابی اسماعیلیه در ایران و فاطمیان در مصر و شام هستیم در تلاشیم که ببینیم عناصر تاثیرگذار در تعاملات سیاسی سلاطین سلجوقی با خلفای عباسی چه مقوله ای بوده است؟ آیا همسویی مذهبی ترکان سلجوقی با عباسیان منشأ روابط و نزدیکی آنها بود یا پشتوانه ی مذهبی خلفا؟ آیا می توان بر اساس بررسی ها و پژوهش های تاریخی و با توجه به منابع دوره ی سلجوقی و عباسی، یک تصویر واقعی از نوع تعاملات بین سلاطین سلجوقی و خلفای عباسی به دست آورد؟ پاسخ به این سؤالات، هدفی است که توسط نگارندگان در این پژوهش مورد بررسی و تبیین و تحلیل قرار گرفته است.

سلاجقه: زمینه تاریخی

خاندان سلجوقی از قبیله ی قیق (قویوق) غُز بودند (نیشابوری، ۱۳۹۰: صص ۱۰ و ۱۶) که به علت فشار سایر قبایل و کمی چراگاه و مرتع به ماوراءالنهر مهاجرت نمودند و زمستانها در نور بخارا و تابستانها در سُغد سمرقند به سر می بردند. (نیشابوری، ۱۳۹۰: صص ۱۰؛ راوندی، ۱۳۸۶: صص ۸۶ و ۸۷؛ شبانکاره ای، ۱۳۶۳: صص ۹۶)

سبب نام گرفتن آن ها به سلجوقیان برگرفته از جدّ آنان، سلجوق بن دقاق می باشد. دقاق یا یُقاق، در لغت ترکی کمان آهنین را می گویند. و یُقاق مردی دلیر و خداوند رای و تدبیر بود که در خدمت بیغو (شاهزاده ی اُغزها) بود. و ظاهراً تمام اختیارات سپاه بیغو در دست یُقاق بود. (حسینی، ۱۳۸۰: صص ۳۵) در طی گذشت زمان رابطه ی یُقاق و بیغو به جهت لشگرکشی بیغو به سرزمین مسلمانان رو به تیرگی گذاشت و آن دو با هم درگیر شدند، ولی در نهایت بیغو با او از سر مهر و عطف رفتار کرد. تا اینکه یُقاق درگذشت. در هنگام درگذشت او پسرش سلجوق در عنفوان جوانی بود. بیغو به جهت دلاوری و رشادت و فضایی که در او می دید او را به سالاری سپاه انتخاب و لقب سوباشی به او داد. (حسینی، ۱۳۸۰: صص ۳۶) نفوذ و قدرت روزافزون سلجوقیان در بین سپاهیان و مردم باعث نگرانی زوجه ی بیغو شد. و این نگرانی را به بیغو انتقال داد. سلجوق وقتی این نگرانی ها را از جانب بیغو و اطرافیان او مشاهده کرد درنگ نکرد و با یاران خود سرزمین کفر را ترک نموده و عازم دیار مسلمانان شد و به مذهب همایون حنفی درآمد. (حسینی، ۱۳۸۰: صص ۳۶)

سلجوق پس از عمری طولانی درگذشت و فرزندان او (ارسلان اسرائیل، میکائیل، موسی بیغو، یونس) در بخارا و اطراف آن ساکن شدند. و در خدمت حکومت های سامانی و قراخانی درآمدند و به عنوان مزدور به دفع کفّار اقدام نمودند.

در پی بروز اختلاف بین سلطان محمود غزنوی و علی تکین قراخانی - حاکم سُغد - سلجوقیان مجبور به ترک سُغد شده و اختلافاتی بین آنها و علی تکین اتفاق افتاد و پس از مرگ علی تکین با جانشینان او از در صلح و سازش برنیامدند و مدتی در خوارزم و اطراف آن سکنی گزیدند، سلطان محمود که قدرت و تحرکات نظامی سلجوقیان را زیر نظر داشت تصمیم گرفت که با حيله و نیرنگ روابط دوستانه ای با آنها برقرار نموده و آنان را به خود جلب کند. و در جنگ ها و اتّفاقات نظامی از آنها کمک بگیرد. بنابراین وعده ی دیدار با آنان مقرر نمود و از بزرگ آنان - اسرائیل -

دعوت نمود که با او دیدار کند. ولی در روز موعود، او را دستگیر و به مدت هفت سال در قلعه ی کالنجرهند زندانی کرد. (نیشابوری، ۱۳۹۰: ص ۱۲)

اسرائیل در قلعه ی مذکور درگذشت. چون خبر درگذشت به برادران و اردوی سلجوقیان رسید آنان با لحنی عاجزانه از سلطان محمود خواستند تا اجازه دهد از رودخانه ی جیحون گذشته و در اطراف خراسان اقامت نمایند. سلطان محمود که قدرت آنان را از بین رفته می دانست، موافقت کرد. بعد از مرگ سلطان محمود آنان فرصت را مناسب دانسته و به حاکم نیشابور نامه نوشتند که مکانی را برای اقامت آنان مشخص کند. حاکم نیشابور چون یارای مقابله با آنان را نداشت، سلطان مسعود را از این ماجرا آگاه نمود. سلطان مسعود با سپاهی عازم نیشابور شد، اما مسعود شکست خورد و به جانب هندوستان عقب نشینی کرد. سلجوقیان که قدرتشان رو به فزونی یافته بود خراسان و شهرهای مرزی را مورد دستبرد و غارت قرار دادند. حاکم خراسان این اتفاقات را برای سلطان مسعود گزارش نمود. مسعود بار دیگر سپاهی تدارک دید و در محلی به نام داندانقان^۲ جنگی بین سلطان مسعود غزنوی و سلجوقیان درگرفت که سپاه سلطان مسعود به هزیمت رفت و سلطان هم ناچار پا به فرار شد و سلاطین سلجوقی فرمانروایی ایران را به عهده گرفتند و به مدت یک قرن و نیم بیشتر در ایران حکمرانی کردند (۴۳۱ ه.ق - ۵۹۰ ه.ق)

آغاز مناسبات سیاسی سلاجقه با خلفای عباسی

ترکان سلجوقی از همان ابتدای شکست سلطان مسعود غزنوی و تسلط بر خراسان در سال ۴۳۱ ه.ق طی نامه و پیکی فتح نامه ی خود را برای خلیفه القائم ارسال نمودند و در این نامه خود را مطیع و فرمانبردار خلیفه معرفی کردند: آنگاه باتفاق بر مقتضای عقل و کفایت به امیرالمومنین القائم بامرالله نامه نوشتند که ما بندگان آل سلجوق گروهی بودیم همواره مطیع و هواخواه دولت و حضرت مقدّس نبوی و پیوسته به غزو و جهاد کوشیده ایم و بر زیارت کعبه ی معظّمه مداومت نموده، و ما را عمّی بود در میان ما مقدّم و محترم، اسرائیل بن سلجوق. یمین الدوله محمود بن سبکتکین او را بدون جرم و جنایتی گرفت و به قلعه ی کالنجر در هندوستان فرستاد. او هفت سال در آنجا در زندان بود و بسیاری از خویشاوندان و نزدیکان ما را در قلعه ها بازداشت کرد و چون محمود درگذشت و پسرش مسعود به جای او بر تخت نشست، به مصالح ملک قیام نمی نمود و به لهو و لعب و خوشگذرانی مشغول بود. لاجرم اعیان و مشاهیر خراسان از ما درخواست کردند تا از آن ها حمایت کرده و بر علیه سلطان مسعود قیام نمائیم. لشگر مسعود

چندین بار روی به ما نهادند و میان ما و آن‌ها کُروفری و شکست و پیروزی حاصل می‌شد. تا عاقبت بخت خوب به ما روی نهاد و مسعود با لشگری گران به سوی ما آمد، به یاری خداوند عَزَّوَجَلَّ و به اقبال حضرت مقدس نبوی دست ما غالب آمد و مسعود شکسته و خاکسار و علم نگونسار، پشت برگرداند و گریخت. و شانس و دولت به ما رسید. به جهت شکر این نعمت و سپاس این نصرت و پیروزی، عدل و انصاف گستردیم و از راه بیداد و جور دوری کردیم و می‌خواهیم که این کار بر نهج دین و فرمان امیرالمؤمنین باشد. (راوندی، ۱۳۸۶: صص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ مؤلف ناشناخته تاریخ آل سلجوق در آنتولی، ۱۳۷۷: صص ۴۳ و ۴۴)

در بررسی و تحلیل فتح نامه سلجوقیان باید به نکات زیر اشاره نمود: ۱. سلجوقیان به هر دلیل سیاسی و معنوی و مذهبی و ... خلیفه ی عباسی را به عنوان امیرالمؤمنین و جانشین پیامبر (ص) قبول داشتند. ۲. آنان خود را همواره مطیع و فرمانبردار و تحت امر خلیفه و پیامبر (ص) دانسته و همواره به جهاد که یکی از فروع دین اسلام است پایبند بوده‌اند. ۳. از این فتح نامه مشخص می‌گردد که اوضاع خراسان در بدو ورود سلجوقیان مناسب نبوده است. زیرا آنها به جرم و جنایت غزنویان اشاره می‌کنند، که هیچ‌گونه اهمیتی به آبادانی و رفاه و آسایش مردم نمی‌دادند و همواره در خوشگذرانی و لهو و لعب زندگی خود را سپری می‌کردند. تا اینکه مردم از این اوضاع خسته شده و اعیان و بزرگان و مشاهیر خراسان به امارت سلجوقیان در خراسان راضی می‌شوند. ۴. سلجوقیان در این فتح نامه رعایت عدل و انصاف و دوری از بیداد و جور را به پاس قدردانی و شکر نعمت خداوندی دانسته و خود را ملزم به رعایت آن می‌نمایند. بطوری که وقتی طغرل وارد همدان شد و به ۳ نفر از پیران این شهر عبور کرد. در جواب باباطاهر که با خلق خدا چگونه رفتار خواهی کرد؟ آیه ی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» را خواند و تعویذی از باباطاهر گرفت و سوگند یاد کرد که با عدل و انصاف در میان خلق رفتار کند. (راوندی، ۱۳۸۶: صص ۹۸ و ۹۹)

ظاهراً ارتباط اولیه سلاجقه با خلیفه ی مسلمین بسیار صمیمی و مسالمت آمیز بوده است. چون آن‌ها برای سلطنت در سرزمین‌های مفتوحه خواستار تأیید و حمایت خلیفه شدند. و خلیفه هم به محض دریافت نامه ی سلجوقیان هبه الله بن محمد مأمونی را با رسولی پیش سلجوقیان فرستاد و از او خواست که در نزد طغرل بماند تا او را همراه خود به بغداد بیاورد. مأمونی در ضمن، تشریف و لوای خلافت را به طغرل بیک تقدیم کرد. (راوندی، ۱۳۸۶: صص ۱۰۵؛ نیشابوری، ۱۳۹۰: صص ۱۸ و ۱۹؛ همدانی، ۱۳۸۶: صص ۱۶؛ یوسفی فر، ۱۳۸۷: صص ۴۶) آیا این روابط

به همین منوال مسالمت آمیز باقی ماند یا نه؟ سوالی است که به بررسی و تبیین آن خواهیم پرداخت.

اوضاع بغداد در آستانه ی ورود طغرل (سال ۴۴۷ ه.ق)

اوضاع بغداد در این زمان چندان مناسب نبود. اختلافات خانوادگی میان آل بویه به اوج خود رسیده بود. ضعف امرای آل بویه و اختلاف بین آنها و سپاهیان، بغداد را آستان حوادثی کرده بود و امنیت بغداد از بین رفته بود. در نتیجه خلیفه به این باور رسیده بود که سلاطین آل بویه دیگر توان اداره ی مملکت را ندارند. از طرف دیگر خلیفه متوجه شد که ارسالن بساسیری - حاکم بغداد - با خلفای فاطمی مصر هم پیمان شده است. فتنه ی ارسالن بساسیری - فرمانده ی ترک سپاه بغداد از جمله خطراتی بود که بغداد را دچار فتنه و آشوب کرده بود. او در آستانه ی ورود طغرل به بغداد از ملک رحیم بویه جدا شد و به جانب جله رفت و نفوذ او به درجه ای رسید که در منابر و مساجد عراق و اهواز به نام او خطبه خوانده شد. (طقوش، ۱۳۹۰: ص ۲۸۷) فتنه ی بساسیری در سال ۴۵۰ ه.ق در غیاب طغرل اوج گرفت. او به جانب بغداد حرکت کرد. و مردم از شیعه و سنی از او استقبال کردند، بساسیری درالخلافة را غارت کرد و رئیس الرؤسا (وزیر خلیفه) و عمید بغداد را اعدام نمود. و خلیفه از ترس بساسیری در حدیثه عانه در تبعید بود. و از ذی القعدة سال ۴۵۰ ه.ق به مدت یک سال در بغداد خطبه به نام مستنصر فاطمی خوانده شد.^۴ (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۳/ ص ۵۸۵۲)

فتنه ی بساسیری خطری بود که اگر توسط طغرل شکسته نمی شد. در سال ۴۵۰ ه.ق خلافت عباسی از بین می رفت. اختلاف بساسیری با ملک رحیم بویه و خلیفه القائم و متشنج شدن اوضاع بغداد باعث شد که خلیفه اعتماد خود را به اطرافیانش از دست بدهد. خلیفه متوجه شد که منفعت او ایجاد می کند که به نیروی برتری ملحق شود. مهم تر اینکه طغرل پیرو مذهب سنت بود و خلافت را محترم می شمرد. بدین جهت برای رهایی از این جو نابسامان و دفع فتنه ی بساسیری از طغرل طلب کمک نمود.

ورود طغرل به بغداد و تعاملات سیاسی طغرل و خلیفه القائم

طغرل پس از فتوح در شرق و غرب ایران و مطیع ساختن تمام ولایات عازم بغداد شد. و طی نامه ای نهایت فرمانبری خود را از خلیفه اعلام نمود. او به ترک های بغداد نیز پیغام داد که با آن ها به نیکی رفتار نماید. از طرف خلیفه هم نامه ای به جانب طغرل فرستاده شد تا با ملک رحیم بویه و

اطرافیان او به نیکی رفتار شود. سپس خلیفه خطیبان را دستور داد تا در مساجد بغداد به نام طغرل خطبه بخوانند. و در روز جمعه، بیست و دوم رمضان سال ۴۴۷ ه.ق به نام طغرل خطبه خوانده شد. (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۳/ص ۵۸۵۲) طغرل همراه با سپاه خود و در حضور استقبال کنندگان از جانب خلیفه وارد بغداد شد و تا ۱۳ ماه بودن اینکه با خلیفه دیدار کند در بغداد بود. و در این مدت تمامی ارتباطات سلطان و خلیفه از طریق وزیران آنها انجام می پذیرفت. (باسورث، ۱۳۹۰: ص ۵۳) حتی در سال ۴۴۸ ه.ق پیوند زناشویی خلیفه القائم با دختر چغری بیک داود، برادرزاده ی طغرل فقط با حضور عمیدالملک وزیر انجام گرفت و طغرل در این مراسم حضور نداشت.

در پی اقدامات طغرل در بغداد، سپاهیان جهت تأمین آذوقه در شهر پراکنده بودند و این امر مشکلاتی را برای مردم به وجود آورده بود. در پی این مشکلات مردم با سپاهیان درگیر شدند و خیل زیادی از دو طرف کشته شدند. و سپاهیان دست به چپاول و غارت اموال مردم زدند. و در پی این مشکلات طغرل نسبت به ملک رحیم بویهی مظنون گردید و او را به قلعه طبرک ری تبعید کرد. و سپاهیان از هیچ کار زشتی دریغ نکردند، گرانی اوج گرفت به طوری که «بهای یک گاونر در بغداد از پنج قیراط^۵ به ده قیراط رسید و یک درازگوش از دو قیراط به پنج قیراط رسید و همه جا ویران شد و مردم آن شهر را رها کردند.» (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۳/ص ۵۸۵۵)

در پی دستگیری ملک رحیم بویهی توسط طغرل و تاراج بغداد توسط سپاهیان طغرل، خلیفه برای طغرل پیام فرستاد و اعمال او و سپاهیان را زشت شمرد. و گفت: «آنها به فرمان و زنهار من نزد تو آمدند. پس اگر ایشان را رها کردی که هیچ، وگرنه بغداد را فرو خواهیم هلید. (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۳/ص ۵۸۵۴) طغرل به جهت این مشکلات و اولتیماتوم خلیفه مدتی از بغداد خارج شد و در سال ۴۴۹ ه.ق به بغداد بازگشت و در پایان این سال خلیفه او را به حضور پذیرفت. سلطان طغرل وارد دارالخلافه شد، و به احترام، ابتدا زمین و سپس دست خلیفه را بوسید. سپس خلیفه به توسط وزیرش نصایحی چند به سلطان طغرل نمود که از او راضی است. و رفتار و کردار او را می ستاید. و از او می خواهد که عدل و داد و دوری از ظلم و ستم را در سرزمین های اسلامی برپا کند. سلطان طغرل دوباره زمین را بوسه زد و صحبت های وزیر خلیفه را تأیید کرد و خلیفه او را پادشاه مشرق و مغرب نامید. (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۳/ص ۵۸۷۵؛ حسینی، ۱۳۸۰: ص ۵۷)

طغرل پس از اتمام مراسم تحلیف و دریافت منشور سلطنت از خلیفه القائم، جهت دفع شورش برادرش ابراهیم ینال عازم همدان شد. ارسلان بساسیری همانطور که قبلاً اشاره شد، جانب بغداد

حمله ور شد. و به نام فاطمیان خطبه خواند، خلیفه که توان مقابله با بساسیری را در خود نمی دید سریعاً دست به کار شد و نامه ای با این عنوان به طغرل نوشت که: «الله الله مسلمانی را دریاب که دشمن لعین غالب گشته و شعار قرمطیان ظاهر گشته.» (راوندی، ۱۳۸۶: ص ۱۰۸) طغرل پس از دفع شورش ابراهیم ینال به بغداد حرکت کرد و با کشتن بساسیری شر او را از سر خلیفه کم کرد. و خلیفه جهت قدردانی از طغرل به او لقب رکن الدین اعطا کرد. در واقع این القاب تشکری بود که خلیفه جهت رهایی از دست آل بویه و فاطمیان و ارسالن بساسیری به سلطان طغرل بدهکار بود.

ازدواج طغرل با خواهر خلیفه و تیرگی روابط

طغرل در سال ۴۵۴ ه. ق جهت استحکام روابط بین خود و خلیفه خواستار ازدواج با سیده النساء، دختر خلیفه شد. و برای پیگیری این امر وزیرش عمیدالملک کندری را راهی دربار خلیفه نمود. خلیفه وقتی این درخواست را از جانب وزیر سلطان طغرل شنید، به هیچ وجه تن به این امر نداد. و در مقابل اصرار سلطان طغرل برای انجام این امر، به عمیدالملک کندری گفت: «ما خاندان عباسی، بهترین مردم هستیم، پیشوایی و راهنمایی تا روز قیامت بین ما جاری است، هر کس به دامان ما چنگ زند نجات یابد و هر کس با ما سر خلاف پیش آورد، گمراه و حیران خواهد شد.» (بنداری اصفهانی، ۲۵۳۶: ص ۲۴؛ باسورث، ۱۳۹۰: ص ۵۴)

اما سلطان طغرل به وزیرش دستور داد برای از بین بردن مخالفت خلیفه مقررری و درآمدهای خلیفه را قطع کند و این امر شرایط سختی را برای خلیفه ایجاد کرد. در نتیجه خلیفه نیز در پی تهدید برآمد و شروط سنگینی را برای سلطان مقرر نمود. و عنوان کرد برای عملی شدن امر ازدواج سلطان با دختر خلیفه، باید سیصد هزار دینار نقد به خلیفه پرداخت گردد و همچنین شهر واسط و مناطق اطراف آن جزء اقطاع خلیفه گردد. اما سلطان طغرل شرایط او را نپذیرفت و در عملی کردن خواسته اش پافشاری کرد. و تهدیدات بیشتری بر علیه خلیفه صورت داد. خلیفه به ناچار نسبت به این قضیه پاسخ مثبت داد. و عقد ازدواج در ماه شعبان سال ۴۵۴ ه. ق در اطراف شهر تبریز بسته شد. (نیشابوری، ۱۳۹۰: ص ۲۱؛ راوندی، ۱۳۸۶: ص ۱۱۱)

اما طغرل خود در مراسم عقد حضور نداشت، او یک سال بعد از منعقد شدن عقد نکاح به بغداد آمد و با همسرش (خواهر خلیفه) دیدار کرد. و سپس به ری بازگشت و در سال ۴۵۵ ه. ق دار فانی را وداع گفت. (بنداری، ۲۵۶۳۶: صص ۳۰ و ۳۱؛ ستارزاده، ۱۳۸۹: ص ۵۵)

در تحلیل روابط و تعاملات سیاسی بین طغرل و القائم باید عنوان کرد در ابتدا روابط سلطان و خلیفه، یک رابطه‌ی دوسویه و مسالمت آمیز بود. طغرل با داشتن مذهب حنفی و حمایت از خلیفه حنفی مذهب در پی کسب مقبولیت و مشروعیت معنوی از جانب خلیفه بود. زیرا خلیفه علیرغم ضعف سیاسی و مادی، از قدرت معنوی بسیار بالایی برخوردار بود. به همین جهت بود که وقتی طغرل به حضور خلیفه رسید، دست بوس او شد و افسار اسب خلیفه را گرفت و برای او تملق و بندگی نمود. و در طرف مقابل، خلیفه هم وقتی ضعف آل بویه را مشاهده کرد برای حفظ قدرت معنوی خود و برای اینکه از منجلاب آشوب و فتنه که بر بغداد سایه افکنده بود، رهایی پیدا کند به قدرت برتر متوسل شد. و این تعاملات و ارتباطات دوسویه در ابتدای کار بسیار دوستانه و صادقانه بود. اما تیرگی روابط طغرل و القائم از زمانی شروع شد که طغرل با سپاهیان خود وارد بغداد شد و خلیفه برای ملک رحیم بویهی و اطرافیان او امان خواست. ولی طغرل او را دستگیر و به قلعه‌ای در ری فرستاد و او در آنجا بدرود زندگی گفت. و اوج تیرگی روابط در جریان خواستگاری طغرل از خواهر خلیفه به وجود آمد. که طغرل با تهدید و فشار و بدون رضایت خلیفه اقدام به این ازدواج نمود. در صورتی که در جریان ازدواج برادرزاده‌ی خود - ارسلان خاتون - هیچ پیش شرطی را برای خلیفه قرار نداد و با تفاهم کامل این امر صورت گرفت. و باعث استحکام روابط بین خلیفه و سلطان شد.

شاید این حدس درست باشد که طغرل به جهت اینکه فرزندی نداشت می خواست با این ازدواج صاحب فرزند شده و در آینده مقام خلافت را از خلفای عباسی گرفته و سلجوقیان را به عنوان قدرت بلامنازع در قلمرو سرزمین های اسلامی معرفی کند. چون در این صورت جمیع شرایط برای حکومت بر عالم اسلام فراهم شده و مشروعیت نسبی و قانونی برای احراز مقام خلافت به وجود می آمد. از دیگر اقداماتی که طغرل با انجام آن باعث شد روابط حسنه‌ی او و خلیفه تیره گردد، تلاشی بود که طغرل برای در اختیار گرفتن کلیه منابع قدرت در عراق، حتی آنچه به خلیفه وابسته بود انجام داد. او تمام درآمدهای عراق را به خزانه‌ی سلجوقیان منتقل کرد. (باسورث، ۱۳۹۰:ص ۵۴) و برای خود جانشینی در بغداد قرار داد و کسی دیگر را به عنوان حاکم بغداد معین کرد که کاملاً مطیع سلطان بودند. بالطبع خلیفه با مشاهده‌ی چنین وضعی خود را آلت دست سلطان می بیند که هیچگونه اختیاری از خود ندارد. و تمام تحرکات او توسط عوامل سلطان ثبت می شود. اما با مرگ طغرل در سال ۴۵۵ ه.ق در ری تمام اقدامات سلطان ابرتر ماند.

تعاملات سیاسی آل بارسلان در قبال دولت عباسی (خلیفه القائم)

بعد از مرگ طغرل، عمیدالملک کُندری بنا به وصیت طغرل، سلیمان بن داود چغری بیک را به عنوان ولیعهد او به تخت سلطنت نشانند. ولی به محض به تخت نشستن سلیمان، ناسازگاری در میان امرا به وجود آمد. و اوضاع عادی در بین النهرین به هم خورد. به طوری که از دیوان خلافت به امرای محلی نامه هایی ارسال شد تا در بغداد، برای آرام کردن وضع موجود تصمیماتی اتخاذ گردد. و جلوی غارت و راهزنی گرفته شود. (ابن اثیر، ۱۳۸۸، ۱۳/ص ۵۹۱۵) عاقبت جریان برتر، متشکل از خواجه نظام الملک و باغی سیان و اردم (دو تن از سران نظامی در قزوین) آل بارسلان را به عنوان جانشین سلطان طغرل انتخاب نموده و بر تخت نشانند و به نام او خطبه خواندند. (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۴/ص ۲۳۴۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۳/ص ۵۹۱۷)

آل بارسلان بعد از نشستن بر تخت سلطنت سیده النساء - بیوه ی طغرل و دختر خلیفه القائم بامرالله - را در ملازمت امیر ایتکین سلیمانی که از امرای بزرگ سلجوقی بود با جمعی دیگر از علمای وقت نزد خلیفه القائم فرستاد. و التماس نمود که نام او را در خطبه ذکر نمایند. سیده النساء با ابهت و شوکت تمام بعد از طی مراحل و منازل به بغداد رسید و مورد استقبال چشمگیر بزرگان بغداد قرار گرفت و آن روز، حکم روز عید را پیدا کرد. و خلیفه از این موضوع بسیار خوشحال و شادمان گشت. چون خلیفه به آن دختر بسیار محبت داشت، خلیفه به فرستادگان آل بارسلان خلعت های فاخر داد و دستور داد تا خطیبان بر منابر و مساجد به نام آل بارسلان خطبه بخوانند و این عبارت را «اللهم أصلح السلطان المعظم عضدالدوله و تاج المله ابا شجاع محمد بن داود» در منابر بخوانند. همچنین خلیفه، خواجه ی بزرگ را به «نظام الملک و قوام الدین و الدوله رضی امیرالمومنین» ملقب گردانید. (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۴/ص ۲۳۴۹)

آل بارسلان در ایجاد روابط حسنه با القائم از خود ذکاوت بالایی نشان داد. و در همان ابتدای امر، با فرستادن دختر خلیفه به بغداد، دل خلیفه را به دست آورد. و با این کار اگر عمویش طغرل و عمیدالملک وزیر طغرل مرتکب اشتباه شده بودند جبران کرد. و با قتل عمیدالملک کُندری محبت خلیفه را نسبت به خود بیشتر نمود. خلیفه هم به پاس قدردانی از آل بارسلان با فرستادگان او با احترام تمام رفتار کرد. و بعد از تشریفات و اهداء هدایا، نقیب طراد زینبی را برای گرفتن بیعت از آل بارسلان روانه کرد. طراد در نخجوان آذربایجان با آل بارسلان دیدار کرد و آل بارسلان نیز خلعت خلیفه را پوشیده و با او بیعت کرد. آل بارسلان، گرچه به ظاهر هیچ وقت به بغداد سفر نکرد و از نزدیک خلیفه را ندید.^۷ ولی سعی کرد روابط خود را به صورت سنجیده ای

با دربار خلافت حفظ کند. مصداق چنین روابطی را می توان در عزل شحنة ی بغداد و جایگزین کردن سعدالدوله گوهر آئین به جای او مشاهده کرد. وقتی خلیفه از ایتکین، شحنة ی وقت بغداد به جهت کشتن یکی از غلامان دارالخلافه و انتخاب فرزند خود به عنوان شحنة ی بغداد در غیاب خود آگاه شد. دستور داد او را از مقام خود برکنار کنند. وقتی خبر به نظام الملک و سلطان رسید، نظام الملک مخالفت کرد و حتی تیول تکریت را هم به سلیمانی داد. اما وقتی اصرار خلیفه بر آن شد که باید سلیمانی برکنار شود مصلحت دیدند که گوهر آئین را به جای او به بغداد اعزام کنند. همچنین وقتی که آلب ارسلان مشغول جنگ در ترکستان بود. مخبران به او خبر دادند که امیرالمومنین القائم را حادثه ی سختی پیش آمده است. و خلیفه در حال جنگ با نصارای روم می باشد. و احتمالاً لشکر اسلام شکست خورده و خلیفه دربند رومیان گرفتار آمده است. آلب ارسلان با صد هزار نیرو در عرض شانزده یا هفده روز خود را از بلاساغون^۱ به شط فرات رساند، و امیرالمومنین را از بند رهانید و در خدمت رکاب با عظمت خلیفه به دارالملک امیرالمومنین القائم آمد. و در حین خداحافظی و مراجعت از اسب پیاده شد و سُم مرکب خلیفه القائم را بوسه زد. و خلیفه نیز او را نوازش کرد و مورد مهر و محبت خود قرار داد. و گفت: «قتلت العباد و خربت البلاد فی تخلصی»^۲ (جوزجانی، ۱۳۶۳: ص ۲۵۳)

خواستگاری خلیفه از دختر آلب ارسلان

روابط آلب ارسلان و خلیفه القائم با خواستگاری از دختر آلب ارسلان برای المقتدی، فرزند خلیفه القائم محکمتر شد. خلیفه القائم در سال ۴۶۴ ه. ق عمیدالملک ابن جهیر، وزیر خود را با خلعت های فراوان به جانب سلطان و پسرش ملکشاه فرستاد. و این درخواست از جانب آلب ارسلان پذیرفته شد و عقد نکاح آنها در نیشابور بسته شد. و ابن جهیر بعد از اهداء خلعت های فراوان به آلب ارسلان و پسرش ملکشاه به جانب بغداد بازگشت. البته پیش از موضوع خواستگاری خلیفه از دختر آلب ارسلان برای فرزندش، المقتدی، آلب ارسلان نیز کسی را نزد خلیفه فرستاده بود تا برای ولیعهدی فرزندش ملکشاه به عنوان جانشین بعد از خود تأییدیه بگیرد. و این امر صورت گرفته بود. (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ص ۱۳/ ۵۹۶۲) در پی فتح سرزمین های روم توسط آلب ارسلان و انعکاس اخبار این فتوح در سرزمین های اسلامی، بویژه در دارالخلافه موجی از ستایش و تکریم سلطان را در پی داشت (یوسفی فر، ۱۳۸۷: ص ۵۸؛ حسینی، ۱۳۸۰: ص ۸۶) در جریان جنگ ملازگرد، خلیفه ی مسلمین، داعیی را به صورت مکتوب نوشت و به خطیبان داد تا بر سر منابر، سلطان و سپاه را دعا گویند. و بعد از پایان جنگ و پیروزی سلطان بر رومیان، خلیفه،

با ارسال نامه ای برای سلطان پیروزی او را تبریک گفت و سلطان را فرزند بزرگ منصور و پیروز و ... و برهان امیرالمؤمنین خواند. (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۳/ص ۵۹۲۹)

از نوشتار فوق چنین برمی آید که سبب این همه تعریف و تمجید و دادن القاب و عناوین به آلب ارسلان می تواند، دلایلی به شرح زیر داشته باشد:

۱. خلیفه به عنوان رهبر معنوی اسلام و جانشین پیامبر اسلام (ص) از بسط و گسترش اسلام در سرزمین های مسیحی نشین، خشنود است،

۲. در اثر این فتوح، غنایم و ثروت هنگفتی به دربار خلیفه ارسال می گردد، که خلیفه می تواند از منافع مادی این فتوح برخوردار شود.

۳. خلیفه که طعم تلخ ناسازگاری امرا و حاکمان ولایات را در فاصله ی بین مرگ طغرل و پادشاهی آلب ارسلان چشیده است، اکنون که سپاهیان اسلام را می بیند که همانند سدّی محکم در مقابل حملات دشمن دیرینه - روم - ایستادگی می کنند و برای سربلندی اسلام تلاش می کنند شادمان می شود.

در دوره پادشاهی آلب ارسلان مناسبات دوستانه با خلافت عباسی مدنظر قرار گرفت. تا اتحاد و همبستگی بین رهبر دنیوی و معنوی مملکت اسلامی حفظ گردد و اعتبار آن دو (سلطان و خلیفه) در بین امرا و مردم محفوظ بماند. آلب ارسلان با تدبیر وزیر اعظم خود (خواجه نظام الملک) و توان بالای نظامی اش بر تمامی مدعیان سلطنت پیروز شد و با خلیفه القائم سیاست بسیار مسالمت آمیزی را برقرار کرد و در طول سلطنت خود هیچ گاه رنجش خاطر خلیفه را باعث نشد و خلیفه هم به او القاب فراوان داد و ثناگوی او بود. آلب ارسلان در اوج قدرت، وقتی در ماوراءالنهر به سر می برد، بر کوتوال^{۱۰} یکی از قلعه ها خشم گرفت و ظاهراً دستور قتل او را صادر کرد که کوتوال با حمله بر او زخم عمیقی بر او وارد کرد و در اثر همین زخم دیده بر جهان فرو بست (سال ۴۵۶ ه.ق) مدت ملکش دوازده سال بود (بیضاوی، ۱۳۸۲: ص ۱۰۹)

بررسی تعاملات سیاسی ملکشاه با خلفای عباسی

وقتی آلب ارسلان در ماوراءالنهر به دست یوسف برزومی زخمی شد، اداره ی آینده مملکت برای او مهم جلوه می کرد. بنابراین وصیت نامه ای نوشت و پسرش ملکشاه را که همراه او بود به ولیعهدی خود انتخاب کرد و از سپاهیان خود خواست تا برای او سوگند وفاداری یاد کنند. این کار توسط خواجه نظام الملک انجام شد. ملکشاه بعد از جلوس بر تخت سلطنت

رسولی را به بغداد فرستاد تا ضمن اعلام سلطانی خود، نام او در خطبه ی خطیبان بغداد نیز آورده شود.

در سفر سال ۴۶۶ ه. ق گوهر آئین^{۱۱} از جانب سلطان ملکشاه عازم بغداد شد، تا منشور خلافت سلطان را از خلیفه القائم دریافت نماید. خلیفه به محض رسیدن گوهر آئین دست به کار شد و در حالی که جانشینش، المقتدی بامرالله نیز بالای سر او ایستاده بود. منشور سلطنت ملکشاه را به گوهر آئین سپرد و وزیرش مقدمه ی آن را قرائت کرد. همچنین، پرچمی را که خلیفه، دست خود بسته بود به گوهر آئین داد. در این روز خلیفه از ورود مردم به دربار جلوگیری نکرد و صحن السلام از مردم لبریز شد به طوری که هر کسی می کوشید تا از میان جمعیت خود را برهاند. مردم به جهت این شادی به همدیگر تبریک می گفتند. (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۴/ص ۵۹۸۳؛ بنداری، ۲۵۳۶ شاهنشاهی: ص ۵۷)

بنابراین ملکشاه نیز در ادامه ی سیاست سلجوقیان، اولین کاری که انجام داد، مشروعیت بخشیدن به سلطنت خود بود. تا از دست خلیفه، خلعت و لوا دریافت کند و به سلطه ی خود در ممالک مفتوحه رنگ و لعاب اسلامی دهد. و خلیفه نیز از فرستاده ملکشاه استقبال کرد و بدون هیچ گونه ممانعتی منشور سلطنت را تأیید کرد. در این روز شادمانی خلیفه به حدی رسیده بود که از ورود مردم به دارالخلافه جلوگیری نکرد و این موضوع نوید تعاملات خوب، بین سلطان و خلیفه را می داد. اما رابطه ی ملکشاه با القائم دیری نپائید. چون القائم در سال ۴۶۷ ه. ق بدرود حیات گشت و نوه او، المقتدی به جای او مقام خلافت را احراز نمود. خلیفه ی جدید نیز در اولین فرصت به عمیدالدوله فرزند فخرالدوله ی وزیر، مأموریت داد تا همراه با پیشکش های فراوان جهت دریافت بیعت عازم خراسان گردد. و این امر اتفاق افتاد و ملکشاه نیز جمعی از بزرگان دربار خود را راهی بغداد کرد تا با خلیفه ی جدید بیعت نمایند. (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۴/ص ۲۵؛ بنداری اصفهانی، ۲۵۲۶: ص ۴۹)

عقد ازدواج بین خلیفه المقتدی و دختر ملکشاه

در سال ۴۷۴ ه. ق المقتدی وزیر خود فخرالدوله ابن جهیر را نزد ملکشاه فرستاد تا دخترش را برای خلیفه خواستگاری کند. نظام الملک او را به نزد ترکان خاتون، همسر ملکشاه راهنمایی کرد. خاتون که تمایل به این ازدواج نداشت پیش شرط های سنگینی در مقابل فرستاده خلیفه گذاشت. و به رقم های بالایی که سلاطین خانیه برای ازدواج با دخترش می دادند اشاره

کرد. و اظهار داشت که اگر خلیفه بالاتر از این مبالغ را پرداخت کند مانعی در این امر نمی بیند. این ازدواج، با وساطت ارسلان خاتون دختر چغری بیک داود و با قبول شرایط سخت از جانب خلیفه به سرانجام رسید و وزیر خلیفه به بغداد بازگشت. اگرچه بعدها این ازدواج باعث تیرگی روابط سلطان و خلیفه شد. (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۴/ص ۶۰۱۵)

نخستین ورود ملک‌شاه به بغداد و برقراری روابط حسنه با خلیفه المقتدی

در ذی الحجه سال ۴۷۹ ه. ق سلطان ملک‌شاه وارد بغداد شد. او نخستین بار بود که وارد بغداد می شد. او در بارگاه سلطانی رخت افکند و فردای آن روز به میدان اسب دوانی رفت و به بازی چوگان پرداخت. و بعد از آن برای خلیفه ارمغان‌های بسیار فرستاد و خلیفه آن را پذیرفت. سلطان ملک‌شاه همراه با وزیر خود به زیارت حرم امیرالمومنین علی (ع) و حرم امام حسین (ع) و حرم موسی بن جعفر (ع) رفته و سپس به دارالخلافت رفت و نسبت به خلیفه رفتار متواضعانه‌ای را از خود نشان داد. و پس از دریافت هدایا و شمشیر و از جانب خلیفه، سعی کرد تا دست خلیفه را ببوسد. اما خلیفه مانع شد. ملک‌شاه خواست تا بر انگشتی خلیفه بوسه زند، که خلیفه انگشتی خود را به ملک‌شاه داد و ملک‌شاه آنرا بر دیده گذاشت و بوسید. مناسبات میان سلطنت و خلافت هرگز تا این حد گرم و دوستانه نبوده است. در این مراسم، خلیفه اختیارات امور دنیوی را به ملک‌شاه اعطا کرد. و نظام الملک از فرصت استفاده کرد. و قدرت امپراطوری سلجوقی را با معرفی چهل تن از امرا سلجوقی به نمایش گذاشت. (بنداری، ۲۵۳۶: ص ۹۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۸/ ۱۴/ص ۶۰۵۵)

در همین سفر ابوشجاع (وزیر خلیفه) با خواندن خطبه‌ای به تمجید خلیفه و ملک‌شاه پرداخت: «ای جلال الدین، مولای ما امیرالمومنین، که خداوند وی را به کرامت برگزیده و او را چوپان امت و پیشوا قرار داده نزد تو امانتی که به موقع نیز هست، قرار داده و تو را برای این نیکویی که بر جای هم هست انتخاب کرده است، دو شمشیر بر تو آویخت تا بر دشمنان خدا قوی باشی و آنان را ذلیل کنی و شهرهاشان را فتح نمایی، در صلاح و خیر رعیت فروگذار مکن و از بذل کوشش خودداری منما، به فرمانبرداری خلیفه مالها، از اطراف دنیا به طرف تو روی می آورد و ابرهای برکت، بر تو ریزان می شود.» (بنداری، ۲۵۳۶: ص ۹۱)

در این خطبه وزیر خلیفه ضمن اینکه سلطنت ملک‌شاه را تأیید می کند، به او تفهیم می کند که مشروعیت و اعتبار سلطنت تو از جانب خلیفه است. به جهت برقراری روابط حسنه و ایجاد تفاهم

در این دیدار، ملکشاه اقطاع خلیفه را افزایش داد و مالیات های غیر قانونی و عوارض حمل و نقل کالاها و حق العبوری را که از حجاج می گرفتند برداشت.

مراسم ازدواج المقتدی با دختر ملکشاه و آغاز تیرگی روابط

چنان که گفتیم، در سال ۴۷۴ ه.ق عقد نکاح دختر ملکشاه با المقتدی بسته شد. و شرایط سخت عقد باعث سردی روابط میان خلیفه و سلطان شد. ولی با ورود ملکشاه به بغداد این مختصر کینه و کدورت از بین رفت. ملکشاه که در سال ۴۷۹ ه.ق برای نخستین بار وارد بغداد شده بود تا سال ۴۸۰ ه.ق در بغداد اتراق کرد. و در این سال پیوند ازدواج بین دختر ملکشاه و المقتدی برگزار شد و مراسم، با شکوهی خاص انجام شد و به مهمانان خلعت های زیبا داده شد. بعدها خلیفه از دختر ملکشاه صاحب فرزندی شد که او را جعفر نامیده و لقب ابوالفضل به او دادند و به میمنت تولد او شهر را آذین بستند. (ابن اثیر، ۱۳۸۸: ۱۴/ص ۶۰۶۱)

از سال ۴۸۱ ه.ق، چند عامل باعث تیرگی و سردی روابط بین سلطان و خلیفه شد. عامل اول داستان مرگ آلب ارسلان بود که توسط برزومی زخمی شد و بدرود حیات گفت. جامع نیشابوری که در صحنه بود با میخکوبی برزومی را به هلاکت رساند. در زمان سلطان ملکشاه خلیفه المقتدی یکی از غلامان خلیفه پسر جامع را کشت و به حرم خلیفه پناه برد. جامع به سلطان گفت: «با کشنده ی پسر من همان کن که من با کشنده ی پدر تو کردم.» (راوندی، ۱۳۸۶: ص ۱۲۲) سلطان، قصد قصاص غلام را نمود، ولی خلیفه با پرداخت ده هزار دینار مانع این کار شد. درخواست نمود که آبروی حرم را از بین نبرند. ولی سلطان نپذیرفت و دستور داد تا غلام را قصاص نمایند. (همدانی، ۱۳۸۶، ص ۴۱؛ رواندی، ۱۳۸۶: ص ۱۲۲)

در تحلیل گفتار فوق می توان یکی از علل تیرگی روابط بین سلطان و خلیفه را عدم گُرنش در مقابل خلیفه در جریان مذکور دانست. زیرا خلیفه حاضر شد ده هزار دینار بابت خون بها پردازد و در حرم خلیفه قتلی صورت نگیرد ولی سلطان، کاملاً بی توجه به صحبت های خلیفه دستور قتل غلام را صادر نمود. برای هر پژوهشگری این سؤال ایجاد می شود که آیا این سلطان همان کسی است که بر دست خلیفه بوسه می زد و در مقابل او گُرنش می کرد. و یا خلیفه مرتکب چه اشتباهی شده بود که از جانب سلطان قابل تحمل نبود. آیا برخورد سنگین خلیفه با دختر ملکشاه، یا برخورد خلیفه با ملازمان و همراهان دختر ملکشاه در پی شورش و ایجاد آشوب در بغداد؟ یا شرایط و مهر سنگین دختر ملکشاه؟ در پی شکایت دختر ملکشاه، مبنی بر بی توجهی

خلیفه نسبت به او، ملکشاه از دخترش دعوت کرد تا به اصفهان برگردد. این امر صورت گرفت ولی دختر او در اصفهان بدرود حیات گفت. اما پسر او که از ریشه ی خلیفه بود بسیار مورد مهر و محبت ملکشاه قرار گرفت.

سؤالی که پژوهشگر با آن مواجه است، این که ملکشاه به غیر از این پسر، شاهزاده های دیگری هم دارد. آیا آنها را هم به همین اندازه مورد تفقد خود قرار می دهد؟ آیا به خاطر درگذشت مادرش بود یا تفکرات دیگری در سر دارد؟ شاید یکی از علت ها این باشد که سلطان تصمیم داشت، نوه ی خود را به جهت اینکه از ریشه ی خلیفه است به عنوان خلیفه بعد از المقتدی در اصفهان بر تخت خلافت بنشانند و بر خلافت عباسیان خط بطلان کشیده و مشروعیت مادی و معنوی خلافت را از آن سلجوقیان بکنند.

اوج گیری روابط ملکشاه و المقتدی

در سال ۴۸۴ ه.ق ملکشاه برای بار دوم به بغداد سفر کرد. اما در این سفر همانند سفر نخست از دیدار و دست بوسی خلیفه و اعطای خلعت و لوا، خبری نبود. ظاهراً سلطان برای انجام امور مهمی به بغداد سفر کرده بود. ملکشاه در اولین اقدام به ساختن مسجد جامع، معروف به جامع سلطانی مبادرت نمود و در ادامه امر به بنای ساختمان جهت وزرا و اعیان سلجوقی نمود. و تصمیم گرفت بغداد را تختگاه زمستانی خود قرار دهد. و به نظام الملک و سایر امرا دستور داد مراسم جشن سده را در بغداد برگزار کنند. و فرمان داد که امرا و بزرگان برای خود در بغداد خانه هایی بسازند که چون به بغداد درمی آیند در آن ها فرود آیند و سپس به اصفهان بازگشت. (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۴/ص ۳۵)

اوج تیرگی روابط المقتدی و ملکشاه در سال ۴۸۵ ه.ق اتفاق افتاد. زیرا ملکشاه تصمیم گرفت که خلیفه را از بغداد اخراج کند. او به المقتدی، پیام داد که از بغداد خارج شده و هر جا که می خواهد سکونت کند. در این خصوص صاحب الفخری می نویسد: «میان مقتدی و سلطان ملکشاه سلجوقی پیش آمدی شگفت رخ داد، بدین معنی که نیت سلطان ملکشاه درباره ی مقتدی تغییر کرد. از این رو عازم بغداد شد، و در سال ۴۸۵ ه.ق به آنجا رسید، و نزد المقتدی فرستاده ای را پیام داد که از بغداد خارج شود. و در هر کجا که می خواهد سکونت کند. مقتدی از آن پیشنهاد سخت پریشان شد، و از ملکشاه خواست یک ماه او را مهلت دهد. ملکشاه در پاسخ گفت: یک ساعت هم مهلت نمی دهم و فرستاده ها همچنان میان ایشان آمد و رفت می کردند، سپس با

وساطت تاج الملک ابوالغنائم (وزیر ملکشاه) قرار بر این شد که مقتدی، ده روز مهلت داشته باشد، ملکشاه نیز موافقت کرد. (ابن طقطقی، ۱۳۸۹: ص ۳۹۹) اما ملکشاه به قصد شکار بیرون رفت و تیبی بر او عارض شد و زندگی او به پایان رسید. مقتدی نفس راحتی کشید و از شر ملکشاه نجات پیدا کرد.

در سال های آخر سلطنت ملکشاه به دلایل مختلف زندگی ملکشاه با تلخی روبرو شد. و فشارهای روانی بر او غالب گردید. اولین فشار روانی، صحبت های ضد و نقیضی بود که در مورد خواجه نظام الملک و فرزندان او از جانب درباریان و نزدیکان سلطان از جمله ترکان خاتون منتشر می شد. ترکان خاتون خواجه را به جهت حمایت از ولیعهدی بر کیارق متهم به سوء استفاده از قدرت می نمود. و دوست داشت تاج الملک قمی را به جای او بر مسند صدرات بنشانند. ولی هر بار که موضوع را با سلطان در میان می گذاشت سلطان بنا به مصالحی از عزل او منصرف می شد. از سوی دیگر خلیفه می خواست به جای ابوالفضل جعفر (نوه ی ملکشاه) المستظهر بالله را جانشین خود قرار دهد. بنابراین سلطان که عنان از کف داده بود عازم بغداد شد. ولی پیش از آن اتفاقی رخ داد که پایه های سلطنت ملکشاه را لرزاند، و آن کشته شدن خواجه نظام الملک بود. (شهسواری^{۱۲}، ۱۳۸۷، ص ۹۶)

شاید علت قتل خواجه تحریکات ترکان خاتون بوده باشد. چون تلاش ترکان خاتون این بود که فرزندش محمود را بعد از ملکشاه به عنوان ولیعهد انتخاب نماید. ولی سلطان و خواجه تمایل به ولیعهدی برکیارق داشتند. تتوی و قزوینی هم، علل خشم ملکشاه به نظام الملک را اختلاف ترکان خاتون و خواجه بر سر پادشاهی محمود و برکیارق بعد از ملکشاه می داند (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ص ۴/۲۵۱۱) شاید از علل دیگر خشم سلطان نسبت به خواجه، حمایت خواجه از خلیفه بوده باشد. چون ملکشاه عزم خود را جزم کرده بود که خلیفه را از بغداد بیرون کند و خواجه را مانع می دانست او را از همراهی خود به بغداد مانع شد. نظام الملک عاقبت در مغرب ایران، در بین همدان و کرمانشاهان (صحنه یا حدود نهاوند یا بروجرد) در تاریخ دهم رمضان سال ۴۸۵ ه.ق، به دست یک نفر اسماعیلی به قتل رسید. خواجه در این تاریخ ۷۵ یا ۷۷ سال داشته است. (اقبال، ۱۳۸۴: ص ۴۹) با قتل خواجه، ملکشاه حامی خود را در دربار از دست داد و تاج الملک قمی را به جای او به وزارت برگزید. مابین مرگ نظام الملک (دهم رمضان ۴۸۵ ه.ق) و مرگ ملکشاه (۱۵ شوال ۴۸۵ ه.ق) از چهل و سه تا چهل و پنج روز فاصله بوده است. (اقبال، ۱۳۸۴: ص ۵۱)

نقش نظام الملک در تعاملات بین ملک‌شاه و المقتدی

روزگار فرمانروایی ملک‌شاه اوج شکوفایی دولت سلجوقی بود. که حاصل تدبیر و کفایت وزیر ایرانی او خواجه نظام الملک بود. تمام فتوح و نیک بختی‌ها حاصل برنامه ریزی و دوراندیشی خواجه بود. به قول بنداری: «وزارت نظام الملک زیور دولت و آرایش کشور بود مثل اینکه خداوند او را مظهر جلال فرمانروایی خلق کرده بود. پادشاه عرب (صاحب موصل) مسلم بن قریش عقیلی در رکاب نظام الملک پیاده رفت و سُم اسب او را بوسید. پادشاهان و امیران کشورهای اطراف شانه‌ی نظام الملک را از روی احترام بوسه می‌زدند و به پوشیدن خلعت‌های او افتخار می‌کردند. (بنداری، ۲۵۳۶:ص ۶۴)

نظام الملک اهل دانش بود و به کسانی که دنبال علم و دانش بودند احترام قائل بود. و در هر کس هر مقدار دانش و خرد می‌دید به همان اندازه به او مقام و رتبه عنایت می‌کرد. یا اگر در شهری کسی را می‌یافت که دنبال دانش است برای او مدرسه‌ای بنا می‌کرد و در مدرسه کتابخانه دایر می‌کرد. به دلیل سیاست ساز شکارانه نظام الملک بود که در زمان آلب ارسلان و ملک‌شاه موازنه قدرت و حاکمیت با موفقیت تمام حفظ شد (کلوزنر، ۱۳۸۱: ص ۴۱) تنها در اواخر حکومت ملک‌شاه بود که به جهت نگرانی ملک‌شاه از نظام الملک، ملک‌شاه با المقتدی درگیر شد و حکم تبعید خلیفه را صادر کرد. تمام ارتباطات و تعاملات خلیفه و سلطان از طریق نظام الملک و وزرای خلیفه صورت می‌گرفت. حتی ازدواج‌هایی که بین اقوام سلطان و خلیفه و بالعکس صورت گرفت نماینده ملک‌شاه، نظام الملک بود.

نقش نظام الملک در اداره‌ی مملکت همه‌ی ابعاد حکومت را دربر می‌گرفت. هم در شمشیر زدن، هم در بخشش و عطایا و هم دلنوازی از مردم. شاید صحبت سلیمان بن عبدالملک در خصوص ایرانیان با ظهور خواجه نظام الملک مصداق پیدا کرد که سلیمان گفته بود: «من از ایرانیان شگفت دارم. هزاران سال سلطنت کردند و یک ساعت به ما محتاج نشدند. در صورتی که ما صد سال است که حکومت می‌کنیم و یک ساعت از آنان بی‌نیاز نیستیم. (بنداری، ۲۵۳۶:ص ۶۶) احترام خواجه نه تنها در دربار سلجوقی بلکه در دارالخلافه نیز رعایت می‌شد. در سال ۴۷۰ ه.ق، وقتی دختر نظام الملک که همسر عمیدالدوله بود وفات یافت، به جهت احترام پدر، دختر را در دارالخلافه دفن کردند که تا حالا چنین کاری صورت نگرفته بود. در کل حکومت سلجوقی که بوسیله شمشیر بدست آمده بود. با قلم و تفکر ایرانی خواجه نظام الملک اداره می‌شد. نظام اقطاع

دارای یکی از این تفکرات بود که به سیاست اقتصادی سلجوقیان مبدل شد و شهرهایی که قبل از سلجوقیان به نابودی و ویرانی گرائیده بود. در زمان او احیاء شد.

نتیجه گیری

تعامل سلاطین سلجوقی با خلفای عباسی در ابتدا بسیار دوستانه و مسالمت آمیز بود. آن ها طی فتح نامه ای که برای خلیفه القائم فرستادند انگیزه های درونی خود را برقراری عدل و انصاف معرفی کرده و خواستار پیروی از راه و روش و فرمان خلیفه شدند. خواندن خطبه به نام آن ها در منابر و مساجد مظهر تأییدی بود که سلطنت آن ها، از جانب خلیفه مشروعیت و مقبولیت پیدا می کرد. از طرف دیگر خلفای عباسی هم به جهت ضعف امراء آل بویه و اختلافات داخلی و خانوادگی بین آنها و از بین رفتن امنیت بغداد در ابتدا با آغوشی باز از سلاجقه استقبال کرده و برای آن ها منشور سلطنت فرستادند. اگر فتنه ی بساسیری توسط طغرل دفع نمی شد، شاید خلافت عباسی در سال ۴۵۰ ه.ق رو به هزیمت می رفت و فاطمیان حاکم بلامنازع سرزمین های اسلامی می شدند و یا اگر سلاطین سلجوقی توسط خلفای عباسی تأیید نمی شدند آنان پشتوانه ی معنوی خلفا را از دست می دادند و شاید بروز درگیری در میان سلاطین و مردم مسلمان ریشه می گرفت.

اما با گذشت زمان تعاملات نهاد سلطنت و خلافت به نیاز متقابل به یکدیگر ارتباط پیدا کرد. یعنی وقتی به همدیگر نیاز داشتند روابط حسنه بین آن ها حاکم بود. اما وقتی به همدیگر نیاز نداشتند رفتارهای خشونت آمیز و بیگانه وار از آن ها بروز می کرد. روابط طغرل با القائم بسیار صادقانه شروع شد و با ازدواج القائم و دختر بیک داود مستحکم شد و با قتل بساسیری به اوج خود رسید. اما با ازدواج طغرل با دختر خلیفه این تعاملات و روابط حسنه به یأس تبدیل شد. حتی در باور خلیفه هم قبول چنین پیشنهادی نمی گنجید. اما وقتی با تهدیدات سلطان روبرو شد مجبور به قبول این وصلت ناخواسته شد. روابط آل اربلان با خلیفه در کل دوستانه بود و با پیوند نکاحی که بین دختر آل اربلان و مقتدی صورت گرفت روابط بسیار مستحکم شد. و در برابر برخی تحرکات خلیفه القائم، سلطان و نظام الملک به دیده ی اغماض نگر بستند. تعاملات ملکشاه با خلیفه در ابتدا بسیار دوستانه بود. بطوری که در سال ۴۷۹ ه.ق وقتی ملکشاه به دیدار خلیفه رفت، دست خلیفه را بوسید. و در مقابل خلیفه از خود تواضع نشان داد. اما در اواخر به دلایل مختلف روابط آن ها رو به تیرگی گذاشت. و تصمیم گرفت خلیفه را از بغداد اخراج کند. اما ظاهراً با

میانجیگری و حمایت خواجه نظام الملک از خلیفه روبرو شد و باعث قتل خواجه نظام الملک گردید. و خود نیز بعد از مدتی بدرود حیات گفت.

در کل عوامل زیر باعث ایجاد روابط بین سلاجقه و خلفای عباسی می شد:

۱. ضعف امرای آل بویه در اداره مملکت اسلامی
۲. نفوذ فاطمیان به عنوان دشمن مشترک در مصر و شام
۳. فعالیت اسماعیلیه در ایران
۴. وجوه مشترک در مذهب حنفی
۵. حکومت مستقل غزنویان در شرق و احساس خطری که سلاجقه و خلفا را به جهت ظهور دوباره آن ها مشغول می داشت.
۶. وجود نفوذ رومیان در مرزهای غربی مسلمانان
۷. قوه قاهره و نیروی بازو و شمشیر سلجوقیان به همراه قلم و تفکر دیوانسالاران ایرانی همچون عمیدالملک کندی و خواجه نظام الملک طوسی
۸. قدرت معنوی خلیفه، که باعث می شد خواص و عوام و گروه ها و فرقه های مذهبی به سلجوقیان به عنوان نیروی دفاعی اسلام در مقابل عوامل خارجی بنگرند و آنها را عامل امنیت و آرامش در جامعه اسلامی بدانند.

یادداشت‌ها

۱. خطبه عبارت از دعایی بود که روزهای جمعه در مساجد می خواندند (گرانوسکی و همکاران، ۱۳۵۹: ص ۱۹۴)
۲. دندائقان: نام شهری در ده فرسنگی «مرو شاهجان» در شنزار است. و اکنون ویرانه ای بیش از آن نمانده، جز یک کاروانسرا و مناره در میان سرخس و مرو است. (حموی، ۱۳۸۱: ۲/ص ۴۰۴)
۳. (قرآن، ۷۱، ۹۰)
۴. نیشابوری در سلجوقنامه، مدت خطبه خواندن به نام خلیفه ی فاطمی را ۳ سال ذکر کرده و می نویسد: «و در بغداد تا ۳ سال سکّه و خطبه به نام خلیفه ی مصر مقرر بود. (نیشابوری، ۱۳۹۰: ص ۱۹)
۵. قیراط، مأخوذ از یونانی؛ نيمدانگ، که تقريباً به وزن چهار جو باشد، اکنون واحد سنجش وزن الماس را می گویند که تقريباً معادل ۰/۲ گرم است. (عمید، ۱۳۵۹: ص ۹۱۱)
۶. معنی عبارت این است: «بار خدایا، احوال سلطان معظّم، عضدالدوله، تاج ملت، ابوشجاع محمدبن داود را نیکو گردان»
۷. اما جوزجانی در طبقات ناصری اشاره دارد که آلب ارسلان «به تشریف دارالخلافت بکرات مشرف شد و شحنگی بغداد او را میسر گشت» همچنین در جنگ بین خلیفه و نصارای روم، وقتی به درخواست خلیفه القائم به کمک او شتافت بر سُم اسب او بوسه زد و خلیفه او را نوازش کرد. (جوزجانی، ۱۳۶۳: صص ۲۵۲ و ۲۵۳)
۸. بلاساغون: شهری قدیم در درّه رودچو، در قرقیزستان کنونی، اکنون اثری از آن باقی نیست (قدیانی، ۱۳۸۷: ۱/ص ۱۸۷)
۹. یعنی: «تو بندگان خدا را از قتل و بلاد را از خرابی نگاه داشتی.»
۱۰. کوتوال: به ضم کاف و تا، مأخوذ از هندی، دژبان، نگاهبان قلعه (عمید، ۱۳۵۹: ص ۹۶۴)
۱۱. سعدالدوله گوهر آئین، از امرای ملکشاه سلجوقی بود که در دفع و قتل قاورد عموی ملکشاه کمک بسیار کرد. وی در سال ۴۷۱ ه.ق شحنه بغداد شد و قدرت بسیار یافت و پس از مرگ ملکشاه به پسر او برکیارق پیوست. (تهامی، ۱۳۸۷: ۲/ص ۱۷۷۵)
۱۲. استادیار دانشگاه پیام نور استان گلستان

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۸۸، تاریخ کامل، برگردان: حمیدرضا آذیر، تهران، اساطیر، چ اول
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۶۳، العبر، ترجمه: عبدالحمید آیتی، تهران، مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ اول
۳. اقبال، عباس، ۱۳۸۴، وزارت درعهدسلاطین بزرگ سلجوقی، به کوشش دکتر محمدتقی دانش پژوه ویحیی ذکاء، دانشگاه تهران، چ دوم
۴. ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبا، ۱۳۸۹، تاریخ فخری، ترجمه: محمد وحیدگلپایگانی، تهران، علمی فرهنگی، چ پنجم
۵. باسورث، ادmond کلیفورد، ۱۳۹۰، تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ترجمه: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چ دهم
۶. بنداری اصفهانی، فتح ابن علی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، تاریخ سلسله ی سلجوقی (زبده النصره و نخبه العُصره)، ترجمه: محمدحسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چ-
۷. بیضاوی، ناصرالدین، ۱۳۸۲، نظام التواریخ، محقق و مصحح: میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چ اول
۸. تقوی، احمد و قزوینی، آصف خان، ۱۳۸۲، تاریخ الفی، مصحح: غلامرضا طباطبایی، تهران، علمی و فرهنگی، چ اول
۹. تهامی، سیدغلامرضا، ۱۳۸۶، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ دوم
۱۰. جوزجانی، منہاج الدین سراج ابو عمر عثمان، ۱۳۶۳، طبقات ناصری، ترجمه: عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چ اول
۱۱. حسینی، صدرالدین، ابوالحسن علی ابن ناصر بن علی، ۱۳۸۰، زبده التواریخ، اخبار امرا و پادشاهان سلجوقی، ترجمه: رمضانعلی روح اللہی، تهران، ایل شاهسون بغدادی، چ اول
۱۲. حموی، یاقوت، ۱۳۸۱، معجم البلدان، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران، میراث فرهنگی کشور، چ -
۱۳. راوندی، محمدبن علی بن سلیمان، ۱۳۸۶، راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح: محمد اقبال، تهران، اساطیر، چ اول
۱۴. ستارزاده، ملیحه، ۱۳۸۹، سلجوقیان (۴۳۱-۵۹۰ هـ.ق)، تهران، سمت، چ پنجم

۱۵. شبانکاره ای، محمدبن علی بن محمد، ۱۳۶۳، مجمع الأنساب، تصحیح: میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، چ اول
۱۶. شهواری، ابوالحسن، ۱۳۸۷، «روابط سلجوقیان و عباسیان (ملکشاه والمقتدی)»، پژوهش نامه تاریخ، ش چهاردهم، (ص ۵۸-۷۵)
۱۷. طقوش، محمد سهیل، ۱۳۹۰، دولت عباسیان، ترجمه: حجت الله جودکی و اضافات رسول جعفریان، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ ششم
۱۸. عمید، حسن، ۱۳۵۹، فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر، چ هجدهم
۱۹. قدیانی، عباس، ۱۳۸۷، فرهنگ جامع تاریخ ایران، تهران، آرون، چ ششم
۲۰. کلوزنر، کارلا، ۱۳۸۱، دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، چ دوم
۲۱. گراتسکی، ا- ا. ا. و دیگران، ۱۳۵۹، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه: کیخسرو کشاورزی، تهران، پویش، چ اول
۲۲. مولف ناشناخته، ۱۳۷۷، تاریخ آل سلجوق در آناتولی، مصحح: نادره جلالی، تهران، میراث مکتوب، چ اول
۲۳. نیشابوری، امام ظهیرالدین، ۱۳۹۰، سلجوقنامه، مصحح: میرزا اسماعیل افشار (حمیدالملک) و محمد رضانی صاحب کلاله ی خاور، تهران، کلاله ی خاور، چ اول
۲۴. همدانی، رشیدالدین فضل الله، ۱۳۸۶، جامع التواریخ در تاریخ آل سلجوق، تهران، میراث مکتوب، چ اول
۲۵. یوسفی فر، شهرام، ۱۳۸۷، تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی و فرهنگی ایران در دوره ی سلجوقیان، تهران، دانشگاه پیام نور، چ اول